



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۱/۰۲

مسئولیت متن، املاء و انشاء این نوشته بدوش خود نویسنده میباشد



م. عارف عزیز گذرگاه

## تصویری از چهره کابل

از سحر مجهور

کابل ای بوم و برت رشک جنان  
ای تو قلب مردم افغان ستان  
ساکنانت گُشته و آواره شد  
بی جهت پیر و جوان بیچاره شد

سرزمین رادمردان در بلاست  
هر طرف بینی، توگوئی کربلاست

ناتوانان بی سبب آزار شد  
هر کسی از زندگی بیزار شد  
آشنائی سینه اش از غم کفید  
سنگها و سیل از سالنگ دوید

جوی شیر از غصه با خون شد بدل  
غم مگر مارا نصیب است از ازل؟

خیر در خیرخانه و پروان نماند  
آن هوا در قرغه و پغمان نماند  
گاه فروشی صدره طیر و وحوش  
در خرابات نغمه پردازان خموش

عاشقان و عارفان ماتم سرا  
باغ بابر ناظر صد ماجرا

چهل ستون را یک ستون باقی نماند  
عالمان در کوچۀ قاضی نماند  
اشک غم می بارد از سیمای ارگ  
دلکشایش شاهد کشتار و مرگ

برج شهرآرا و هم بالاحصار  
یادگاری ست از شهنشاپان پار

دریل خشتی نی جوش و خروش  
ساکنان جاده حیران و خموش  
شوربازار گشته بازارش خراب  
ساکنان زنده بانان در عذاب

درمراذخانی مراد حاصل نشد  
نقش دشمن در وطن زائل نشد

کوته سنگی و خوشال خان شد خراب  
چمچه مست ما ندارد قطره آب  
بس جوانان کشته داده شاه شهید  
داد از بیداد روسان پلید

دشمنان در شهر چون ماوا گرفت  
کول استقلال را خون ما گرفت

بی طراوت کوچه و باغ وزیر  
هرکرا بینی به درد و غم اسیر  
درچمن نی جشن و نی سیر و سپاه  
ارغوان خشکید در خواجه صفا

نیست در خیبر کسی آبشار  
دارها اویختند در زرنگار

ساغر و مینای ما بشکسته سنگ  
نی سیوی در کلال دهمزنگ  
خائنن چون راکتان را عرصه کرد  
چون پل لرزانک هر دل لرزه کرد

خودکشی و خودسری از حد گذشت  
پرچمی و خلقی از سرحد گذشت

شعله هم جغد رویان ستم  
از خجالت جمله در کتم عدم  
مجرمان بی حکم و عدل آزاد شد  
خائنن زین شیوه بس آزاد شد

این نه تنها "کابل" ما شد تباه  
هر ولایت سهم خود داده جدا

حضرت و مسعود و هم برهان الدین  
هر کدام دشوار کردند کار دین  
آن "خمینی" زادگان "محسنی"  
غرق هستند در تعصب با سنی

مولوی، سیاف و اصحاب سعود  
باب و رسم مذهب نو را کشود

و هابیان با شعیه در جنگ و ستیز  
سیف "سیاف" است بهر قتل تیز  
"دوستم" و هم پیروانش باغی اند  
قاتلان و رهنان و طاغی اند

داد از بیرحمی های گلبالدین  
ظلم هایش نیست کمتر از امین

"پیرگیلانی" و "خالص" بیغم اند  
ز آنکه در شورای عالی همدم اند  
شاه مخلوع در بدر در شهر روم  
جنبشی زو سر نزد از بخت شوم

ای خدایا! این چه محشر شد به پا  
ملت ما تا به کی بیند جزا

چارده سال رنج و تکلیفش بس است  
کشتن و تخویف و تهدیدش بس است  
هم ز دشمن زجر دید و هم ز دوست  
غیر یزدان کیست کو را چاره جوست

گردگارا! جرم ما را عفو کن  
مشکلات حاد ما را دفع کن

چاره بر حل و عقد ما توئی  
حافظ فردا و نقد ما توئی  
اتفاقی ده تو بر "افغانیان"  
کوتاه کن دست پای و ایران

از طفیل روی آن صدر معین  
سرنوشت ملک ما را کن تعیین

**گردگارا! ربنا! رب التواب! \*\*\* کن دعای سحر را مستجاب**